

تشیان

شماره ۳۳

سال ششم اکتبر ۲۰۰۵



## مجله شبان

مؤسسه "تعلیم" تقدیم می‌کند TALIM Ministries

شماره ۳۳، سال پنجم، اکتبر ۲۰۰۵

مجله دو-ماهه مخصوص شبانان و خادمین به‌منظور تشویق و تعلیم و تجهیز ایشان



### فهرست مطالب

مراسم تدفین مسیحی (تت استیوآرت)

دلایل فقدان تشخیص (تت استیوآرت)

کتاب مقدس و تربیت فرزند: تعلیم حقیقت به فرزندان (تت استیوآرت)

در خدمت، هدف مسیح است (وارن ویرزی- هندریک شاهنظری)

حکمت حکما (نینوس مقدس‌نیا)

تذکر همسنگران

# پرستش خدا

بخش هفتم: مراسم تدفین مسیحی

از کشیش تَت استیوآرت

”اما ای برادران نمی‌خواهم شما از حالت خوابیدگان بی‌خبر باشید که مبادا مثل دیگران که امید ندارند، محزون شوید“ (اول تسالونیکیان ۴: ۱۳).

## فرصتی برای اعلام امید

مرگ فرد مسیحی یک پیروزی است، نه شکست. به همین جهت، مسیحیان باید در بحبوحه عزای خود، خدا را بپرستند تا شهادتی باشد در خصوص امیدشان به قیامت. پولس می‌فرماید: ”ای موت نیش تو کجا است و ای گور ظفر تو کجا؟ لیکن شکر خدا را است که ما به بواسطه خداوند ما عیسی مسیح ظفر می‌دهد“ (اول قرنتیان ۱۵: ۵۵، ۵۷). برای شبان کلیسا، مرگ یک عزیز فرصتی است منحصر به فرد برای تسلی دادن ماتمیان با توسل به حضور و قدرت ظفر مسیح بر صلیب و قیام شکوهمند او؛ اما همچنین فرصتی است تا به ایشان کمک کند مراسمی برگزار کنند که خدا را جلال دهد و کلیسایش را نیز تقویت بخشد. در خصوص تدارک مراسم تشییع جنازه و تدفین، عامل اصلی این نیست که شخص متوفی ایماندار بوده یا نه. آنچه که بسیار اهمیت دارد، این است که خادم خدا به کسانی که نیاز به کمک دارند، یاری برساند. این مراسم فرصتی استثنایی است برای اعلام امید قیامت و شراکت در اندوه خانواده عزادار. لازم نیست در مورد وضعیت شخص متوفی در ابدیت دست به تعبیر و تفسیر بزنیم، بلکه باید امید انجیل را تعلیم دهیم و برای ماتمزدگان دعا کنیم.

## تدارک از پیش

در بسیاری از موارد، در مراسم تشییع جنازه روشهایی به‌کار برده می‌شود که مطابق با اصول مسیحیت نیست و باعث جلال یافتن خدا نمی‌شود؛ لذا عاقلانه است که خادم تا حد امکان در این موارد پیش از وقوع وفات، با خانواده شخص صحبت کند. روش من این بوده که از اعضای مسن کلیسایم بخواهم که تعیین کنند در مراسم تشییع جنازه و تدفینشان چه سرودهایی مایلند سروده شود و کدام بخشهای کتاب مقدس قرائت شود. ممکن است این روش کمی خشن به‌نظر برسد. اما برای شخص ایماندار می‌تواند بسیار اطمینان‌بخش و

رهایی‌بخش باشد که با قریب‌الوقوع بودن مرگ خود مواجه شود و آخرین شهادت خود را به مسیح آماده سازد.

برای برنامه‌ریزی مراسم تدفین، هدف باید این باشد که این امر با مراسم غیرمسیحی متفاوت باشد. اگر متوفی ایماندار بوده باشد، بسیار مناسب است که مراسم در کلیسا برگزار گردد. در غیر اینصورت، باید آن را در خانه یا در یک سالن مخصوص برگزار کرد. آداب و رسوم فرهنگی زیادی هست که باید به‌خاطر خویشان و دوستان رعایت کرد، اما باید تمام تلاش را بکنیم تا به "امیدی که در ماست" شهادت دهیم. سرودها و قرائت‌های مناسب باید از پیش تهیه شود و مورد تمرین قرار گیرد تا همه چیز با شایستگی انجام پذیرد. باعث تسلی بسیار است که خلاصه‌ای از شرح حال متوفی توسط یکی از اعضای خانواده خوانده شود و بعد از آن، وقتی برای شهادت‌های افراد داده شود.

### مراسم در کلیسا

مراسم باید با خوشامد و ابراز همدردی آغاز شود و کلامی تسلی‌بخش از کلام خدا قرائت گردد. می‌توان از این آیات استفاده کرد: "اعانت ما از جانب خداوند است که آسمان و زمین را آفرید" (مزمور ۱۲۱: ۲)؛ "خداوند ملجأ و قوت ما است؛ مددکاری که در تنگیها فوراً یافت می‌شود. پس نخواهیم ترسید"؛ "من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد زنده گردد. و هر که زنده بُود، تا به ابد نخواهد مرد" (یوحنا ۱۱: ۲۶).

سپس خادم باید طی دعای کوتاهی، حضور روح‌القدس و تسلی او را بطلبد. مثلاً می‌تواند بگوید: "ای خدای ابدی، پدر آسمانی ما، که با محبتی ابدی ما را محبت کردی و حضورت منبع تمام تسلی و آرامش ما است، اکنون بیا و وادی سایه موت را به صبح قیام خود تبدیل نما. ما را مدد کن تا با قلبی آرام و همراه با توکل چشم انتظار تو باشیم. در این ساعت پریشانی‌مان از طریق کلامت با ما سخن بگو و ما را از تاریکی به نور و آرامش حضور خودت بر آور. به‌واسطه عیسی مسیح، خداوند ما. آمین!"

سپس توجه جماعت باید متوجه قرائت برخی از مزامیر معطوف شود، مثلاً مزمور ۲۳، ۳۹، ۴۶، ۹۰، ۱۲۱، ۱۳۰. پس از قرائت دو یا سه مزمور، خادم می‌تواند جماعت را در امر دعای شفاعت برای خانواده متوفی هدایت کند. باید سعی کند برای هر یک از اعضای خانواده متوفی به‌طور خاص و به نام دعا کند و برای زندگی و خاطره وی شکرگزاری به‌عمل آورد. سپس باید گزیده‌هایی از عهدجدید قرائت شود، برای مثال آیاتی از یوحنا ۱۴، اول قرن‌تین ۱۵، رومیان ۸، اول تسالونیکیان ۴ و مکاشفه ۲۱. پس از این قرائت‌ها، مناسب است که اعلامیه فوت خوانده شود و اعضای خانواده توضیحات شخصی خود را ارائه دهند. سپس خادم باید موعظه‌ای کوتاه از کلام خدا، حدود ده تا پانزده دقیقه ایراد کند و امید انجیل را اعلام نماید و بعد، مراسم را با دعا خاتمه دهد.

### بر سر مزار

بر سر مزار، وقتی همه گرد تابوت جمع شدند، خادم باید مزمور ۲۳ را بخواند و پیکر متوفی را با امید به قیامت به خاک بسپارد. دعایی سنتی که معمولاً در این موقع خوانده می‌شود چنین است: ”روح این برادر/خواهر را به رحمت خدای قادر متعال می‌سپاریم و بدنش را به خاک؛ خاک به خاک؛ به امید قطعی و مطمئن قیامت برای حیات جاودانی.“ بعضی از خادمین عادت دارند بر روی تابوت خاک بپاشند و دیگران بر آن دست می‌گذارند و دعا می‌کنند و می‌گویند: ”خدای قادر متعال که با مرگ پسر عزیز خود عیسی مسیح، مرگ را نابود ساخته‌ای، و با قرارگیری پیکرش در مقبره، قبر مقدسین را تقدیس کرده‌ای، و با قیام شکوهمندش حیات و فناپذیری را به نور آورده‌ای، ستایش و سپاس ما را برای پیروزی‌ای که به همهٔ انانی که در او می‌خواهند داده‌ای بپذیر. ما را در مشارکت ابدی با منتظران خود و با آنان که در آسمان با تو هستند نگاه دار. به واسطهٔ عیسی مسیح، خداوند ما که قیامت و حیات است، جهان بی‌انتها، آمین.“

---

---

## دو اعلان

● دوستانی که دست‌اندر کار رهبری پرستش در کلیسا هستند، می‌توانند برای انتخاب سرود و سایر امکاناتی که برای برنامه‌ریزی امر پرستش مورد نیاز است به سایت زیر مراجعه کنند:

[www.Farsipraise.com](http://www.Farsipraise.com)

● کتاب مفید ”خلاصه‌ای از اعتقادات مسیحیت به قلم لوئیس برکوف برای مراجعه علاقمندان در سایت زیر در دسترس می‌باشد:

[www.kelista.com](http://www.kelista.com)

# دلایل فقدان تشخیص

(بخش دوم)

کشیش نت استیوآرت

”اگر بگویم بی‌گناهییم، خود را فریب می‌دهیم و راستی در ما نیست“ (اول یوحنا ۱: ۸، هزاره نو؛ در این مقاله، آیات نقل قول شده از عهدجدید همگی از این ترجمه خواهند بود).

بسیار مهم است که رهبران مسیحی درک کنند که خواننده شده‌اند تا میان نیک و بد، و میان درست و نادرست تشخیص قائل شوند. میزان و محک برای این تشخیص، کلام مکشوف‌شده خدا است، یعنی کتاب‌مقدس. تشخیص حقیقت برای رشد روحانی ایمانداران و شبانی جماعت و کلیسایی سالم بسیار ضروری است. عهدجدید مکرراً به ایمانداران در مورد خطر فریب خوردن هشدار می‌دهد. یوحنا رسول تعلیم می‌دهد که وضعیتی هست که از گناه کردن هم وخیم‌تر است و آن، عدم تشخیص این حقیقت است که شخص گناه می‌کند. چرا چنین وضعیتی پیش می‌آید؟ شخص وقتی تشخیص دهد که گناه کرده است، می‌تواند توبه کند و بخشایش الهی را دریافت نماید؛ اما زمانی که چشمش به روی حقیقت بسته است، در دام گناه خود باقی می‌ماند. وظیفه بدیهی شبان این است که حقایق کتاب‌مقدس را تشخیص دهد و آن را با شجاعت موعظه کند، با این اعتقاد که کتاب‌مقدس کلام الهام‌شده خدا است و وسیله‌ای است برای ایجاد دگرگونی در شخص. با توجه به این دعوت الهی، بسیار حیاتی است که واعظ بداند به چه دلایلی ایمانداران دچار فقدان تشخیص می‌شوند. به این ترتیب، او می‌تواند به حل مشکل بپردازد و به جماعت خود تعلیم دهد که چگونه حقیقت را بهتر تشخیص دهند.

نویسنده رساله به عبرانیان دقیقاً به این موضوع اشاره کرده، می‌نویسد: ”در این باره، مطالب بسیار برای گفتن داریم، اما شرح آنها دشوار است چرا که گوشه‌های شما سنگین شده است“ (عبرانیان ۵: ۱۱). چرا عبرانیان نمی‌توانستند تعلیمی را که دریافت می‌داشتند درک کنند؟ چرا می‌گویند که گوشه‌های ایشان سنگین شده است؟ قدرت تشخیص ایشان کجا رفته بوده؟ گوشه‌های ایشان سنگین شده بود، یعنی مثل چاقویی بودند که کند شده بود؛ برای درک حقیقت تنبل شده بودند. چه چیزی باعث کندی ایشان در تشخیص شده بود؟

۱- سنگین شدن گوش برای تشخیص حقایق کتاب‌مقدس، از عدم مطالعه کتاب‌مقدس ناشی می‌شود. نویسنده عبرانیان می‌فرماید: ”هر که شیرخوار است، با تعالیم پارسایی چندان آشنا نیست، زیرا هنوز کودک است“ (عبرانیان ۵: ۱۳). زندگی خودش تأثیری کُنندکننده دارد و ایماندار نیاز دارد دائماً به‌واسطه کلام خدا تیز شود؛ پس باید آن را مطالعه کند و به‌کار ببرد. کلام خدا است که معیارهای الهی برای عدالت و پارسایی را به ما تعلیم می‌دهد، عدالتی که فقط به‌واسطه فیض حاصل می‌شود. مسیحی‌ای که حس تشخیص ندارد، آگاهی سطحی‌ای از کتاب‌مقدس دارد؛ در نتیجه، هر چه را که می‌شنود، باور می‌کند. می‌توان او را به نوزادی تشبیه کرد که هر چه را می‌یابد، به دهان می‌گذارد، بدون آنکه میان اشیاء تشخیص و تمایز قائل شود.

۲- فقدان تشخیص مشخصه مسیحیانی است که در کلام خدا ریشه ندوانده‌اند و مانند نوزادان، در اثر باد هر تعلیمی، به این سو و آن سو رانده می‌شوند (افسیان ۴: ۱۴). بعضی را بادهای احساسات هدایت می‌کند و الهیاتی را دنبال می‌کنند که احساس خوبی به ایشان می‌دهد. روزی شخصی به من گفت که به غضب خدا اعتقاد ندارد چون احساس بدی به او می‌دهد! آنانی که اجازه می‌دهند احساساتشان هدایتشان کند، اغلب به جایی می‌رسند که بجای اینکه تعلیمشان بر پایه کتاب مقدس باشد، بر پایه تجربیاتشان خواهد بود. وقتی تجربیات، معیار تعلیم ما می‌شود، ارتباط خود را با کلام خدا از دست می‌دهیم و قدرت تشخیص حقیقت در ما رو می‌ضعف می‌نهد. آنانی که مسحور واعظان کریزماتیک و پرزرق و برق هستند، دیگر حقیقت کلام را برای خودشان نمی‌خوانند و فقط شیری را می‌نوشند که در مقابلشان می‌گذارند. آنانی که بدون طرح هیچ سؤالی پای موعظه‌های واعظان به اصطلاح مسح شده می‌نشینند بدون اینکه خودشان کتاب مقدس را تفتیش کنند، قدرت تشخیص حقیقت را از دست می‌دهند و اغلب در دام گناه عظیم و ناامیدی می‌افتند. بعضی دیگر نیز دائم به دنبال تعلیم جدیدی می‌روند که مد روز است. اینها همه بادهایی است که از هر سو می‌وزد و کسانی که تحت تأثیر آنها قرار دارند، قدرت تشخیص خود را از دست می‌دهند.

۳- اگر ایمانداران از آنچه که قبلاً آموخته‌اند اطاعت نکنند، قدرت تشخیص خود را از دست خواهند داد. پطرس رسول می‌فرماید: ”همچون نوزادگان مشتاق شیر خالص روحانی باشید تا به مدد آن در نجات خود نمو کنید“ (اول پطرس ۲: ۲). اطفال نوزاد مشتاق شیرند و وقتی تغذیه می‌شوند، رشد می‌کنند و آنگاه مشتاق غذای سنگین می‌گردند. اگر نوزاد رشد نکند، فقط به خوردن شیر ادامه خواهد داد. پطرس رسول در اینجا تعلیم می‌دهد که چنانچه حقایق را که قبلاً دریافت داشته‌ایم هضم نکنیم و آنها را به عمل نیآوریم، اشتیاق خود را برای کلام خدا و قدرت تشخیص حقیقت را از کف خواهیم داد. فقدان حس تشخیص در میان ایمانداران به تئلی یادآور سطحی بودن ایمانشان و نداشتن بلوغ روحانی ایشان می‌باشد. خادمی که بصیرت روحانی دارد، باید به این امر توجه بسیار مبذول دارد.

در شماره آینده، روشهایی را بررسی خواهیم کرد که به وسیله آنها می‌توانیم به گله خود تعلیم دهیم که چگونه حقایق رهایی‌بخش مسیح را تشخیص دهند.



# کتاب مقدس و تربیت فرزند

## بخش هفتم: تعلیم حقیقت به فرزندان

### نوشته: کشیش تیت استیوارت

خدا به والدین مسیحی مسؤلیت‌های بسیاری داده است، اما هیچیک از آنها به اندازه تعلیم حقیقت به فرزندان مهم نیست. والدینی که فکر می‌کنند فرزندان‌شان بطور اتوماتیک به مسیح ایمان خواهند آورد صرفاً به این دلیل که در خانواده‌ای مسیحی زندگی می‌کنند، شبیه معماری هستند که دیواری را می‌سازد بدون آنکه بنیادی برایش بسازد یا از شاقولی استفاده کند. چنین معماری دیواری کج خواهد داشت که قطعاً فرو خواهد ریخت.

#### سه وعده از کتاب تثنیه

اخیراً کتاب تثنیه را مطالعه می‌کردم و با نهایت تعجب پی بردم که خدا وعده داده که اگر قوم اسرائیل راه‌های او را به فرزندان‌شان تعلیم دهند، سه برکت به آنها بدهد:

۱- حقیقت به ایشان حکمت خواهد بخشید تا از زندگی طولانی و بهتری برخوردار شوند. تثنیه ۴: ۴۰ می‌فرماید: "فرايض و اوامر او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم نگاه دار تا تو را و بعد از تو فرزندان تو را نیکو باشد و تا روزهای خود را بر زمینی که یهوه خدایت به تو می‌دهد، تا به ابد طویل نمایی." کودکانی که در خانواده‌ای بزرگ می‌شوند که در آن کتاب مقدس تعلیم داده می‌شود، نگرش‌شان به جهان طبق کلام خدا خواهد شد و دست به انتخاب‌های بهتری خواهند زد و از وسوسه‌ها دوری خواهند جست و خصائل مسیحی در ایشان شکل خواهد گرفت.

۲- حقیقت به ایشان خواهد آموخت که خداوند خدایشان را دوست بدارند. تثنیه ۵: ۲۹ می‌فرماید: "کاش که دلی را مثل این داشتند تا از من می‌ترسیدند و تمامی اوامر مرا در هر وقت به‌جا می‌آوردند تا ایشان را و فرزندان ایشان را تا به ابد نیکو باشد." کودکی که کلام خدا را آموخته، از همان طفولیت می‌داند که دوست داشتن خدا به معنی اطاعت کردن است. کلام خدا معیاری است که با فرزندانمان در میان می‌گذاریم. همین هفته، نوه دو ساله‌ام با دخترم به دیدار ما آمده بودند؛ دختر سعی می‌کرد او را تشویق کند که به خانه برگردند اما در این کار موفق نمی‌شد. پس به او گفت: "عیسی می‌خواهد که چه کار کنی؟" نوهام با خنده گفت: "اطاعت" و بعد راه خود را کشید و رفت! او داشت می‌آموخت که خدا از ما اطاعت می‌خواهد حتی اگر خودمان نخواهیم و حتی در مسیر نادرست حرکت کنیم. چقدر مهم است که فرزندانمان بدانند که مسیر درستی هست و خدا می‌خواهد آن را با تمام دل خود دوست بداریم.

۳- حقیقت راز زندگی‌ای پر از شادی را به ایشان خواهد آموخت. موسی می‌نویسد که اوامر او اوامری است که خدا از او خواسته تا به بنی اسرائیل تعلیم دهد "تا از یهوه خدای خود ترسان شده، جمیع فرائض و اوامر او را که من به شما امر می‌فرمایم نگاه داری، تو و پسرت و پسر پسرت، در تمام ایام عمرت و تا عمر تو دراز شود" (تثنیه ۶: ۲). در زندگی شادی‌ای بزرگتر از شناخت خدا و لذت بردن از حضور او تا ابد وجود ندارد. والدین با آموزش

دادن کلام خدا به فرزندان خود، به ایشان می‌آموزند که دوست داشتن و خدمت کردن به مسیح آن چیزی است که منجر به احساس رضایت و شادی خواهد شد. مادرم دعا می‌کرد که هر یک از فرزندان خدا را در قاره‌ای متفاوت خدمت کنند. من فکر می‌کردم که علت این دعا این بود که او می‌خواست تا سر حد امکان ما را از خودش دور سازد، اما بعد پی بردم که او می‌خواست ما همان شادی را داشته باشیم که او به‌عنوان میسیونر در ایران داشت. او می‌خواست ما راز شادی دائمی را بیابیم.

### چهار روش تعلیم حقیقت

در فصل ششم تثبیه، موسی روشی جامع برای آموزش حقیقت به فرزندان ارائه می‌دهد.

#### تعلیم دهیم

در آیه ۷ می‌فرماید که حقیقت را به ایشان ”تعلیم دهیم“. در عبری این کلمه به معنی تکرار کردن است. مقصود این است که والدین باید کلام خدا را طوری خوب بدانند که بتوانند آن را آنقدر تکرار کنند تا بر دل و ذهن ایشان حک شود. در عمل یعنی اینکه به فرزندان خود کمک کنیم تا آیات مهم را حفظ کنند و سرودهایی را بیاموزند که آکنده از حقیقت است. فرزندان ما زمانی کلام خدا را می‌آموزند که ببینند ما خودمان از آن اطاعت می‌کنیم. من اغلب به فرزندان خود یادآوری می‌کنم که اطاعت باعث برکت است. من این حقیقت را از طریق زندگی یوسف یا تعریف خاطرات دوران کودکی‌ام نشان می‌دهم که در آنها اطاعت باعث برکت گردید.

#### گفتگو کنیم

در آیه ۷ همچنین آمده که باید در مورد حقیقت ”گفتگو“ کنیم. والدین خیلی اوقات برای آموزش فرزندان خود به الگویی شبیه مدارس می‌اندیشند. اما توجه بفرمایید که موسی از مخاطبین خود خواست تا فرزندان خود را در جریان طبیعی زندگی تعلیم دهند. روش گفت و گو بهترین روش است. وقتی سر میز غذا هستید، وقتی آنها را به مدرسه می‌برید، یا وقتی ایشان را به پارک می‌برید تا بازی کنند، با آنها در مورد کلام خدا گفتگو کنید. وقتی بیدار می‌شوند یا وقتی می‌خواهند به رختخواب بروند، اینها بهترین فرصت‌های طبیعی است که می‌توانید با ایشان دعا کنید و ببینش روحانی را به آنان انتقال دهید. خوب به خاطر دارم که هر گاه سعی می‌کردم برنامه‌ای رسمی برای تعلیم فرزندانم ترتیب دهم، اقدام با موفقیت روبرو نمی‌شد. اما در جریان طبیعی زندگی، در اوقاتی که ایشان مسائل خود را با من در میان می‌گذاشتند، می‌توانستم بهتر حقایق کتاب مقدس را با ایشان در میان بگذارم و اقدام موفقیت‌آمیز می‌شد. این گفتگو گاه به شکل در میان گذاشتن شهادت‌م پیش می‌آمد، یا مشکلی برایشان پیش می‌آمد و فرصتی به دست می‌داد تا با ایشان دعا کنم، یا می‌توانستم به وفاداری خدا اشاره کنم، هر گاه که جواب دعایم را دریافت می‌داشتم.

## علامت ببندیم!

آیه ۸ می‌فرماید: ”آنها را بر دست خود برای علامت ببند.“ در اینجا گویا موسی می‌خواهد بگوید که کاری کنیم که فرزندانمان ببینند که کلام خدا در دست و ذهن ما در عمل کار می‌کند. می‌خواهد که حقایق را در زندگی واقعی خود به‌کار ببندیم. می‌خواهد فرزندانمان ببینند که ما خودمان این حقایق را در زندگی روزمره خود به‌کار می‌بریم. همه اینها باعث می‌شود که ایشان در باره کلام خدا به تفکر پردازند. می‌توانیم از فرزندان خود بخواهیم که تجربیات خود را با توجه به حقایق الهی تعبیر کنند. من و همسر با بچه‌هایمان بازی ”جاسوس“ را بازی می‌کردیم. از آنها می‌خواستیم حدس بزنند که دست خدا را در چه مواردی از زندگی اطرافمان در حال عمل می‌دیدند. وقتی بچه‌هایمان می‌توانستند ببینند که در طی آن روز، خدا چه کارهایی برایمان انجام داده، چقدر بازی هیجان‌انگیز می‌شد. گاه نیز از ایشان می‌خواستیم که برای موعظه‌ام نمونه‌ها و تمثیل‌هایی از واقعیت‌های زندگی بیاورند؛ اگر نمونه‌ها یا داستانهای جالبی می‌گفتند، به آنها پاداش می‌دادم و این امر به ایشان انگیزه می‌داد تا بیشتر به امور زندگی‌شان و ارتباط آنها با حقایق الهی فکر کنند. من با این کارم، کلام خدا را به زندگی‌شان ”می‌بستم“.

## بنویسیم!

۴- در آیه ۹ می‌فرماید که اوامر خدا را بر چارچوب در و بر دروازه‌ها بنویسیم. شاید موسی می‌خواست خانواده‌ها هویت مسیحی خود را مشخص سازند تا فرزندان بدانند که در جامعه خود که هستند. شاید هم منظور موسی این بود که در خانه خود از سمبولها و تصاویر استفاده کنیم. ما در خانه خود همیشه صلیبی بر دیوار راهروی ورودی می‌آویختیم. همینطور تصاویری از داستانهای کتاب مقدس که به شکلی زیبا نقاشی شده بود بر دیوار نصب می‌کردیم تا یادآور کارهای خدا باشد و بدانیم ما که هستیم و که را خدمت می‌کنیم. همانگونه که یوشع گفت، می‌خواستیم همه بدانند که من و خانواده‌ام خداوند را خدمت می‌کنیم.

خدا به شما کمک کند که روشهایی خلاق برای تعلیم دادن حقایق انجیل به فرزندانان کشف کنید. آمین.

# خدمت به مسیح و اصول آن

بخش چهارم: در خدمت، هدف مسیح است

نوشته وارن ویرزبی

ترجمه کشیش هندریک شاهنظری (کلیسای انجیلی ایران؛

## اولویت با مسیح است

آنانی که در خدمت هستند باید دیگران را بر خود مقدم شمارند، ولی خداوند باید مقدم بر دیگران باشد. در رساله دوم قرن‌تین، فصل چهار، آیه پنج ترتیب اولویتها به خوبی معرفی شده است: "به خاطر عیسی مسیح، و آن هم فقط به عنوان خادم شما سخن می‌گوییم." در خدمت مسیحی سه شخص مطرح هستند: عیسی مسیح، خادم و کسی که خدمت کرده می‌شود، که در این بین مسیح در اولویت قرار دارد.

در شریعت موسی در یازده جای مختلف اشاره شده است که کاهنان برای خدا کهنانت می‌کنند و او را خدمت می‌کنند. بدون شک کاهنان بوسیله گذراندن قربانیها، تعلیم کلام و رسیدگی به شکایات و حل مشاجرات، مردم را خدمت می‌کردند ولی در وهله اول در قبال خدا مسؤول بودند و نه مردم.

در عهد جدید هم همین تاکید وجود دارد. برنابا و پولس در کلیسای انطاکیه مشغول خدمت خدا بودند که روح‌القدس آنان را فرا خواند تا به فعالیت و خدمات بشارتی بپردازند (اعمال ۱۳: ۲). آیات ۲۳ و ۲۴ باب سوم رساله کولسیان راهنمای ما در این امر می‌باشند: "هر کاری را از جان و دل چنان انجام دهید که گویی برای خداوند کار می‌کنید، نه برای انسان، زیرا می‌دانید پاداشتان میراثی است که از خداوند خواهید یافت، چرا که در حقیقت خداوند مسیح را خدمت می‌کنید." ترتیب به این قرار است، اول مسیح، بعد دیگران و در نهایت خودمان.

## نتایج اولویت دادن به مسیح

۱- یادآوری و تمرکز بر این واقعیت که مسیح را خدمت می‌کنیم، تاثیر بزرگی در خدمت شما خواهد داشت. این امر باعث خواهد شد تا بجای جستجو برای یافتن بهانه‌ای برای عدم انجام کار، انگیزه خوبی برای انجام خدماتتان در شما ایجاد شود. اگر تنها برای دریافت حقوق خدمت کنید، تا زمانی که فکر کنید حقوق خوبی به شما نمی‌دهند، برای هر چه بهتر انجام دادن کار نهایت تلاش خود را نخواهید کرد. اگر برای قدردانی و تعریف و تمجید دیگران خدمت می‌کنید، عدم توجه و قدرشناسی مردم باعث خواهد شد که کمتر و کمتر کار کنید. تنها انگیزه‌ای که باعث خواهد شد در مقابل توفان‌ها ایستادگی نمایید و به خدمات خود ادامه دهید، این است که "خداوند را خدمت کنید". پولس خود را بنده عیسی مسیح معرفی می‌نماید و برده‌ها نمی‌توانستند از ارباب خود ناطاعتی کنند یا به او نه بگویند.

۲- نتیجه دیگر اولویت دادن به مسیح در خدمت این است که سعی خواهیم کرد هر امری را به بهترین شکل ممکن انجام دهیم. کاهنان سهل‌انگار زمان ملاکی نبی بهترین را تقدیم خدا نمی‌کردند و خدا برای این بی‌توجهی آنان را سرزنش می‌کند. آنان حیوانات معیوب را بعنوان قربانی تقدیم خدا می‌کردند "کور را... دزدیده شده، لنگ یا بیمار را..." (ملاکی ۱: ۱۳ و ۸). خداوند ملامت را ادمه می‌دهد و می‌فرماید: "آن را به حاکم خود هدیه بگذران و آیا او از تو راضی خواهد شد یا تو را مقبول خواهد داشت."

اکثر ما می‌پذیریم که وقتی برای فردی که واقعاً دوستش داریم و یا وقتی برای کسی که برای ما بسیار ارزشمند است، کاری را انجام می‌دهیم، نهایت تلاش خود را می‌کنیم تا آن کار به بهترین وجه ممکن انجام شود. هیچ درخواستی را دشوار تلقی نمی‌کنیم و هیچ‌گونه جان‌فشانی یا فداکاری را بیش از حد بزرگ تلقی نمی‌کنیم. وقتی یعقوب به مدت هفت سال کار کرد و رنج کشید تا راحیل به همسری وی در آید، آن هفت سال زحمت و مشقت "به سبب محبتی که به وی داشت، در نظرش روزی چند نمود" (پید. ۲۹: ۲۰).

دیوید لیوینگستون، مبشر معروف، گفته است: "به یاد ندارم ایثاری کرده باشم. در واقع، با بهیاد آوردن قربانی بزرگ مسیح که تخت پدر و جلال را رها کرد و خود را برای ما داد، هرگز نباید در باره از خودگذشتگی و جان‌فشانی خود سخن بگوییم." سی. تی. ستاد در سن ۵۲ سالگی همه چیز خود را رها کرد تا برای خدمت به آفریقا برود؛ مردم او را احق خواندند. جواب ستاد چنین بود: "اگر عیسی خداوند برای من مرد، هر آنچه نیز برای او انجام دهم، نمی‌تواند جان‌فشانی یا از جان‌گذشتگی تلقی شود."

۳- وقتی در خدمتتان مسیح را پیش از هر چیزی قرار می‌دهید و آنچه را انجام می‌دهید "آن را برای خداوند" می‌کنید، نه تنها بیشتر و بهتر کار خواهید کرد، بلکه بار شما نیز سبک خواهد بود. بر خلاف آنچه سومین خادم در مثل قنطارها ابراز کرد، عیسی "مرد درشت‌خویی" نیست که کار کردن برایش دشوار باشد (متی ۲۵: ۱۴-۳۰). بلکه وعده او اینست که "یوغ من خفیف است و بار من سبک" (متی ۱۱: ۳۰)؛ و این یک واقعیت است.

من ترجیح می‌دهم عیسی مسیح ارباب من باشد تا هر کس دیگری که می‌شناسم. او مرا دوست دارد، همه چیز را در باره من می‌داند. مرا او آفریده است. آینده را می‌داند و قدرت لازم را عطا می‌کند تا خدمتی قابل پسند و پر بار برای او انجام دهم. چون قصور ورزم مرا می‌بخشد و برای شروعی جدید یاری‌ام می‌کند. او هرگز مرا رها نمی‌سازد و ترک نمی‌کند، و علیرغم ناشایستگی‌ام از سر لطف به من پاداش می‌دهد. آیا کارفرمایی از این بهتر می‌توان یافت؟

۴- وقتی مسیح در خدمت ما اولین جایگاه را داشته باشد چیز دیگری نیز اتفاق خواهد افتاد: دیگر نگاه شما بر دیگران نخواهد بود و دیگر در باره آنچه آنان انجام می‌دهند یا آنچه خدا برای آنان انجام می‌دهد، قضاوت نخواهید کرد. در میان خادمین مسیحی کنجکاو در مورد دیگران سرگرمی رایج ولی خطرناکی است. اگر با ایمان به عیسی بنگریم و تنها خشنودی او منظور نظر ما باشد، نه وقتش را خواهیم داشت که دیگران را بیاییم و نه تمایلی برای این کار.

مثل کارگران تاکستان (متی ۲۰: ۱-۱۶) را مجدداً به دقت بخوانید. مسیح در پاسخ به سؤال پطرس (متی ۱۹: ۲۷) که در مقابل آنچه "ترک گفته‌ایم و از تو پیروی می‌کنیم چه چیزی نصیب ما خواهد شد؟"، این مثل را گفت. گروه اول

کارگران مرتکب دو اشتباه شدند: آنان دستمزدی تضمین شده درخواست کردند و وقتی آنچه را که خواسته بودند دریافت کردند، اعتراض نمودند. چرا؟ چون چشمانشان را به کارگران دیگر دوخته بودن تا ببینند چه مدت کار کرده‌اند و در مقابل چقدر به آنان پرداخت شده است. اعتراض آنان این بود که "اینان که آخر آمده‌اند فقط یک ساعت کار کردند و تو آنان را با ما که تمام روز زیر آفتاب سوزان زحمت کشیدیم برابر ساختی" (متی ۲۰: ۱۲).

آیا تا به حال پس از مقایسه خود با دیگران گله و شکایت کرده‌اید که چرا خدا وضع و شرایط بهتری را برای دیگران مهیا کرده است؟ شاید چنین بنظر برسد که دیگران به جدیت شما کار نمی‌کنند، شاید سابقه خدمت شما بیش از دیگران است، با وجود این خدا شما را نادیده گرفته و دیگری را به فراوانی پاداش داده است. شریر می‌تواند بوسیله چنین نگرشی، به زندگی شما رخنه کرده، زندگی شما را تلخ سازد، و مشکلاتی در خدمت شما ایجاد کند.

ولی اگر تنها برای مسیح خدمت کنید، آنچه دیگران انجام می‌دهند یا آنچه خدا برای دیگران انجام می‌دهد، برایتان مهم نخواهد بود. دیگر با خدا چانه نخواهید زد تا مطمئن شوید که سهم مناسب و عادلانه‌ای دریافت خواهید کرد. اگر چنین کنید، شما بازنده‌ای بیش نخواهید بود، زیرا خدا بهترین خود را به آنانی می‌دهد که نوشتن قرارداد و شرایط آن را به خدا می‌سپارند.

چند سال پیش ناگهان متوجه شدم که همانند کارگرانی که از اول روز مشغول کار بودند، با نگرانی و دلواپسی در حضور خدا سخن به شکایت گشوده‌ام، چون پس از مقایسه خود با دیگری به این نتیجه رسیده بودم که خدا برخورد عادلانه‌ای با من نداشته و در عوض دیگری را برکت داده است. یکشنبه صبح شبان کلیسا به علت مسافرت در جلسه حضور نداشت و رئیس دانشکده الهیات کلیسای باپتیست واقع در دنور واعظ میهمان بود. وقتی متن کلام را می‌خواند بسیار مضطرب شدم و احساس کردم نابود شده‌ام: "... تو را چه؟ تو از پی من بیا!" (یوحنا ۲۱: ۲۲). در حین موعظه بارها و بارها این عبارت را تکرار کرد و هر بار که این عبارت را بر زبان می‌آورد کلام چون شمشیر به قلبم فرو می‌رفت. احساس کردم لازم است همان جا بر روی نیمکت کلیسا ملاقاتی با خدا داشته باشم و اقرار کنم که مانند پطرس چشمان خود را از عیسی برداشته و در حال نگاه کردن به دیگران هستم. در سالهای پس از آن هر بار وسوسه شده‌ام مجدداً دست به شکایت بردارم، این آیات به خاطر آمده و یاری‌ام کرده مجدداً چشمان خود را به مسیح بدوزم.

خدمت کردن آسان نیست، ولی اگر به جای مسیح مردم را خدمت کنید، آن را دشوارتر خواهید ساخت. نمی‌توانید همه را خوشنود سازید؛ پس آن را امتحان هم نکنید. فقط طوری زندگی و خدمت کنید که خداوندتان بتواند بگوید: "تو خادم محبوب من هستی و از تو بسیار خوشنودم."

# از هر انگشت شبان ... !!!

به قلم: کشیش نینوس مقدس‌نیا  
(کلیسای انجیلی ایران)

بخش سوم: حکمت حکما !

## مقدمه

فلسفه، دنیایی است، و دریایی چنان وسیع و عمیق که هیچ خلاصه‌ای از آن، جامع و مانع نخواهد بود. برای مطالعه تخصصی فلسفه، شاید تمام عمر هم کافی نباشد، با این حال در این مقاله می‌کوشیم قدمی در ساحل آن بزنیم. اغلب کتابهای تاریخ فلسفه، کار خود را بطور عام با فلسفه یونان، و بطور خاص با سقراط آغاز می‌کنند. اما بی‌شک، حکمت و فلسفه بشری ریشه در بین‌النهرین و مصر باستان دارد، و هند و چین هم سهم بسزایی در شکل‌گیری آن دارند. در بین‌النهرین، سوال درباره اخلاقی بودن نحوه اداره جهان و بحث بر علت رنج دیدن شخص عادل، از زمان سلسله سوم اور، یعنی چهار هزار سال پیش، مطرح بوده است. از نیپور در نزدیکی بابل، دو مجموعه عظیم سخنان موجز متعلق به اوایل هزاره دوم قبل از میلاد یافت شده که در آنها، اخلاقیات نیکو، نکات اخلاقی مشکوک، طنز و کنایات، خوش‌طبعی و بذله‌گویی به چشم می‌خورد. تاریخ حکمت عملی یا فلسفه اخلاق در مصر به نیمه هزاره سوم ق.م. و "تعالیم پتاهوتب" باز می‌گردد. قوم اسرائیل نیز از اوایل هزاره اول ق.م. تحت تأثیر حکمت اقوام اطراف خود، به ادبیات حکمت‌آمیز روی آورد. در این میان، سلیمان (قرن دهم ق.م.) با نگارش بخش اعظم امثال و جامعه، سرآمد همه است، هر چند مزامیر و بخصوص کتاب ایوب با پرسشهای فلسفی عمیقش، باید بسیار قدیمی‌تر باشند.

تقریباً از قرن پنجم ق.م.، یونان مهد مباحث فلسفی شد، بطوری که حتی واژه "فلسفه" نیز که در عربی و فارسی آمده، از دو کلمه یونانی "فیلوس" به معنی دوست داشتن، و "سوفیا" به معنی حکمت و دانایی، مشتق شده و عنوان "فیلسوف" هم یعنی "دوستدار حکمت".

## پنج شاخه فلسفه

در فلسفه، پنج شاخه یا مبحث اصلی وجود دارد:

۱- منطق، عبارت است از مطالعه در روش مطلوب اندیشه و بحث. مشاهده و درون‌بینی، قیاس و استقراء، فرض و تجربه، و تجزیه و ترکیب، از جمله اموری است که منطق به آنها می‌پردازد و هدف آن، نظم بخشیدن به تفکر انسان است.

- ۲- علم‌الجمال یا زیبایی‌شناسی مطالعه شکل مطلوب یا همان زیبایی است و فلسفه هنر هم نامیده می‌شود.
- ۳- اخلاق مطالعه در رفتار مطلوب است، و علم خیر و شر، و حکمت عملی نیز نامیده می‌شود. سقراط آن را "علم اعلی" یا بالاترین جنبه حکمت و فلسفه خوانده است. در این شاخه از فلسفه، به خودخواهی و دگرخواهی، اخلاقیات، و زندگی و مرگ توجه بسیار شده است.
- ۴- سیاست بحث درباره نوع برتر حکومت در اجتماع است و به انواع حکومتها و نقاط قوت و ضعف هر یک می‌پردازد. وظایف دولتها و شهروندان، آزادی و برابری، از دیگر مباحث این شاخه است.
- ۵- علم مابعدالطبیعه بحث درباره حقیقت غایی و نهایی همه اشیاء است، یعنی طبیعت واقعی ماده (علم الوجود) و روان (روانشناسی متافیزیک) و ارتباط روح و ماده (معرفت انسانی). این شاخه به مباحث مهمی از قبیل خدا، وجود شر، و مسأله جبر و اختیار می‌پردازد.

### فلاسفه بزرگ

در دنیای فلسفه، شخصیت‌های برجسته‌ای برخاسته‌اند که بعضی بنیانگذار مکتبی جدید و حرکتی نوین بوده‌اند:

- ۱- سقراط (۴۹۶-۳۹۹ ق.م.): فلسفه غرب از سقراط آغاز می‌شود. پیش از او قطعاً فلاسفه‌ای از قبیل طالس، دموکریت، زنون ایلایی، و فیثاغورس وجود داشتند، اما بر خلاف آنان که دغدغه چگونگی طبیعت را داشتند، سقراط معتقد بود که فیلسوف موضوعی بسیار جالبتر و شایسته‌تر از درختان و جامدات و ستارگان دارد، و آن روح انسان است. روش سقراط این بود که درباره روح انسان تحقیق می‌کرد، فرضیات را کشف می‌نمود، و درباره یقینات باعث ایجاد شک و تردید می‌شد. او به اتهام شوراندن و منحرف کردن جوانان محکوم به مرگ گردید، درخواست عفو نکرد و در هفتاد سالگی دلیرانه جام شوکران را نوشید. از سقراط هیچ نوشته‌ای باقی نماند، و هر آنچه درباره او می‌دانیم، از آثار شاگردش افلاطون است.
- ۲- افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ ق.م.): افلاطون در بیست سالگی شاگرد سقراط شد. بعد از مرگ سقراط از آتن گریخت و در سفری دوازده ساله، از مصر، سیلیسیه، ایتالیا، و احتمالاً هند و فلسطین دیدن کرد. تمام افکار و مسائلی که فلاسفه و سیاستمداران جهان را به خود مشغول داشته بود، در مغز او نقش بست. او درباره زن و مرد، موازین اخلاقی، مالکیت عمومی ثروت، آزادی بیان، آزادی عبادت، ازدواج آزمایشی، اصلاح نژاد، سوسیالیسم، عدالت، صلح، برابری، و ... خلاصه هر چیز مهمی بحث کرد و نظر داد. مهمترین نظریه افلاطون، یعنی مُثُل افلاطونی، این بود که جهان مادی نمونه یا تصویر ناقصی از مثال اعلی و کامل الهی است. وی برای تعلیم فلسفه خود و مدینه فاضله‌ای که خواهانش بود، مدرسه‌ای در یکی از باغهای حومه شهر آتن ایجاد کرد و آن را "آکادمی" نامید. او، بهترین شاگرد خود، ارسطو را، سر آکادمی می‌خواند.
- ۳- ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق.م.): پدر ارسطو، پزشک دربار "آموناس" پادشاه مقدونیه، پدر فیلیپ و پدر بزرگ اسکندر بود. به همین دلیل، ارسطو از کودکی به دربار رفت و آمد داشت و سه نسل پادشاهان آن سرزمین را می‌شناخت. ارسطو



از شاگردی افلاطون به استادی اسکندر رسید. او با طبقه‌بندی نمونه‌هایی که از همه جانوران و گیاهان و اشیای بی‌جان جمع کرده بود، دائره‌المعارفی از معلومات عمومی پدید آورد، باغی برای گیاهشناسی ایجاد کرد، موزه تاریخ طبیعی را بنیان گذاشت، و مدرسه‌ای در آتن باز کرد که چون در آن، استاد در حین قدم زدن، به شاگردان درس می‌داد، آن را "مدرسه مشایبی" نام گذاشتند. می‌گویند در ده سال آخر عمر، نزدیک به هزار کتاب و رساله تألیف کرد که معدودی از آنها باقی مانده‌اند. آثار ارسطو، تمام شاخه‌های دانش بشری از قبیل فلسفه، دین، علم و هنر را شامل می‌شود و آنها را بطور خلاصه می‌توان تفسیر عقاید افلاطون و انتقاد از آنها دانست. او می‌گفت: "افلاطون، عزیز من است، اما حقیقت، عزیزتر است." فلسفه ارسطو، این‌جهانی‌تر و زمینی‌تر از فلسفه آن‌جهانی و آسمانی افلاطون بود. با این تعبیر، در واقع در تمام طول تاریخ فلسفه و حتی امروز هم، هر فیلسوفی که آمده یا افلاطونی است و یا ارسطویی (و یا مخلوطی از هر دو!).

۴- از ارسطو تا عصر جدید: با فتوحات اسکندر، فرهنگ یونانی در شرق نفوذ یافت، اما متقابلاً هم از شرق تأثیر پذیرفت. ورود فلسفه رواقی به آتن توسط تاجری فنیقی به نام "زنون رواقی" (حدود ۳۱۰ ق.م.) در واقع حضور یکی از تفکرات شرقی در صحنه بود. دو فلسفه رواقی و اپیکوری، یکی تسلیم به شکست از طریق لاقیدی، و دیگری از یاد بردن تلخی شکست از طریق فرو رفتن در لذات، تا قرن‌ها بعد و تا کنون نیز در قالب‌های دیگر ظاهر می‌شوند.

ظهور مسیحیت و آمدن کلیسا به میدان فلسفه، با نام‌های بزرگی چون آگوستین (۳۴۵-۴۳۰ م.) و آکویناس (۲۲۵-۱۲۷۲ م.) همراه بود. در قرون وسطی، فلسفه اسکولاستیک یا مدرسی، درگیر بحث عقل و ایمان بود. آگوستین افلاطونی، از تقدم ایمان بر عقل جانبداری می‌کرد، حال آنکه آکویناس ارسطویی، الهیات مسیحی را با فلسفه درآمیخت و ایمان را از عقل جدا کرد.

پس از رنسانس و بیداری اروپا، فرانسیس بیکن (۱۵۶۱ - م.) که می‌گفت نمی‌داند بین عشق به سیاست و فلسفه، کدام یک را انتخاب کند، چهره‌ای ماندگار در هر دو شد. وی با مطرح کردن "استقراء" (استدلال از جزء به کل مبتنی بر مشاهده و تجربه) بر خلاف روش قیاسی ارسطو (استدلال از کل به جزء بر اساس اصول متعارف)، تحولی در فلسفه جدید ایجاد کرد.

رنه دکارت (۱۵۹۶ - ۱۶۵۰ م.) پدر فلسفه جدید خوانده شده و گزاره مشهور "می‌اندیشم پس هستم"، از اوست. او خدا را "خوب مطلق"، و جهان را هم "ماده متحرك" می‌دانست. ۵- امانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴ م.): این فیلسوف آلمانی که تأثیرگذارترین فیلسوف دوران نو نامیده شده، مرد عجیبی بود با اندامی کوچک و سری بزرگ. افکار و آثار لاك، هیوم و روسو بر وی تأثیر گذاشت. فهم کتاب‌های او بسیار دشوار است، چون برای بیان تعاریف و مفاهیم فلسفی خود، اصطلاحات خاصی را به کار می‌برد. کانت در سه اثر جاودانی خویش، راهگشای فلاسفه بعدی شد. در کتاب نخست، در وجود خدا شك می‌کند، در کتاب دوم، وجود خدا را مورد تأیید قرار می‌دهد، و در کتاب سوم، خدا را در طرح کامل طبیعت که آن را دلیلی بر وجود طراح کاملی می‌داند، به ثبوت می‌رساند.

۶- کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳ م.): مارکس مجنوب فلسفه "هگل" بود، اما "ماتریالیسم" را به جای "وجود مطلق" هگل گذاشت. او مانند "آدام اسمیت"، فقط کارگران را تولیدکننده می‌دانست و معتقد بود که سرمایه‌دارها ارزش کار

کارگران را می‌رُبایند و این، روزی به جنگ طبقاتی خواهد انجامید. سرمایه‌داری، آنتی‌تز خود، یعنی پرولتاریا را به وجود آورده، و پرولتاریا یا طبقه کارگر هم پس از دوره کوتاه دیکتاتوری، جامعه بی‌طبقه کمونیستی را خواهد ساخت. مارکس، دین را افیون جامعه می‌دانست و با کلیسا مخالفت می‌کرد. در قرن بیستم، نیمی از جهان ظاهراً بر اساس همین فلسفه مارکسیستی اداره می‌شد. لنین و استالین و بعدها مائو، مبتنی بر همین اصول، نظام‌های خشنی در روسیه و چین به وجود آوردند که در نهایت به خوشبختی بشر و جامعه بی‌طبقه نینجامید.

۷- فردریش نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰م.): پدر او کشیش بود، اما او تمام هم خود را صرف حمله به مسیحیت کرد. در هجده سالگی، ایمان خود را به خدای پدرانش از دست داد و اعلام کرد که "خدا مُرده است" و بقیه عمرش را در جستجوی خدای جدیدی گذراند که نهایتاً او را در ایده "انسان برتر" یافت. فلسفه نیچه بعدها راهنمای مستبدانی همچون هیتلر و موسولینی شد.

### مکاتب مهم فلسفی

شاید لازم باشد بعضی مکاتب مهم فلسفی را، فقط در یک جمله، به خاطر بسپاریم:

- ۱) مکتب افلاطونی (Platonism) در علم اخلاق و مبتنی بر دو فرض است: اگر آدمی خیر و شر را بشناسد، هرگز خلاف اخلاق رفتار نخواهد کرد، و فقط یک نوع زندگی خوب برای تمام آدمیان وجود دارد.
- ۲) مکتب رواقی (Stoicism) شامل پند و اندرز به افراد انسانی برای نیل به رستگاری شخصی در یک دنیای خردکننده است. در یک جمله می‌توان گفت: یاد بگیر که نسبت به تأثیرات خارجی، سهل‌گیر و بی‌اعتنا باشی!
- ۳) مکتب لادریه (Agnosticism) مدعی است که دلیل و مدرک عقلی کافی برای اثبات وجود یا عدم یک وجود متعالی در دست نیست. پیرو این مکتب، چون نمی‌داند (معنی لفظ لادری)، از داشتن عقیده هم خودداری می‌کند، تا زمانی که دلیل و مدرک یک طرف یا طرف دیگر را مورد تأیید قرار دهد.
- ۴) مکتب نوافلاطونی (Neo-Platonism) توسط فلوطین (۲۰۵ - ۲۷۰ م.) که متولد مصر و با گرایش‌های عرفانی و زندگی پارسامنشانه بود، و با بسط و توسعه فلسفه افلاطون و جنبه دینی دادن به آن پدید آمد.
- ۵) دئیسم (Deism) یا اعتقاد به خدا بدون قبول دین، در قرن هجدهم بسیار مورد توجه روشنفکران اروپا و آمریکا بود. خدا در این مکتب، "ساعتساز کاملی" است که جهان را با قوانین خاص آن آفریده و منظم کرده و دیگر کاری با آن ندارد. بسیاری از استقلال‌طلبان بنیانگذار آمریکا، از قبیل بنجامین فرانکلین، دئیست بودند.
- ۶) ایدئالیسم (Idealism) یا مکتب اصالت معانی، در مابعدالطبیعه به نظریه‌های اطلاق می‌شود که بنا بر آن، مهمترین عنصر در ذات واقعیت، نفس یا روح است. این مکتب را دکارت بنیان گذاشت و اسقف برکلی شکوفا ساخت. وی می‌گفت، همه آنچه ما می‌توانیم درباره اشیاء بدانیم، صرفاً تصوراتی است که از آنها داریم.

۷) شکاکیت (Scepticism) به عنوان يك مکتب بیشتر به دیوید هیوم (۱۷۱۱ - ۱۷۷۶ م.) نسبت داده میشود که میخواست فلسفه را از جستجوی حقایق دستنیافتنی باز دارد. او اساس عقلانی علت و معلول و نیز اساس عقلانی دنیای بیرون را انکار کرد و میگفت ما واقعاً هیچ چیز نمی‌دانیم.

۸) مکتب اصالت عقل (Rationalism) مبنای نظریاتی است که می‌گویند ما نمی‌توانیم از راه تجربه حسی هیچ شناخت مطلقاً یقینی حاصل کنیم، بلکه در قلمرو ذهن و عقل باید آن را جستجو کرد.

۹) مکتب اصالت طبیعت (Naturalism) می‌گوید، تمام اوصاف جهان را می‌توان در اوضاع و احوال و مقتضیات طبیعی یا تجربی تبیین کرد. هر کوششی برای تبیین عالم، همواره ما را به شناخت خصوصیات جهان نزدیک می‌کند.

۱۰) مکتب اصالت ماده (Materialism) نظریه‌ای است که بر اساس آن هر چیز بر حسب علل مادی تبیین می‌شود. معنایی که توماس هابز (۱۵۸۸ - ۱۶۷۹ م.) از کلمه "واقعی" افاده میکند، فقط طبیعت و جهان فیزیکی است و نه "ایده‌ها"ی انسان.

۱۱) مکتب اصالت مصلحت عملی (Pragmatism) روشی است برای حل یا ارزشیابی مسائل عقلی، و نیز نظریه‌ای است در باب انواع شناختهایی که ما قابل و مستعد مسب آنها هستیم. بنیانگذار این مکتب را ویلیام جیمز (۱۸۴۲-۱۹۱۰ م.) می‌دانند.

۱۲) مکتب تجربی (Empiricism) از آن فیلسوفانی است که تجربه حسی را به عنوان منشأ و اساس آنچه می‌دانیم در نظر گرفتند و کوشیدند شناخت را بر حسب تجربه حسی بیان کنند. سرآمد اینان، فرانسیس بیکن بود.

۱۳) اگزیستانسیالیسم (Existentialism) مجموعه‌ای است از عقایدی که همه، "فلسفه‌های زندگی" اند و با تکیه بر تجربه انسانی، در مقابل فلسفه عقلی قرار می‌گیرند. سورن کرکگارد (۱۸۱۳ - ۱۸۵۵ م.) اگزیستانسیالیست مسیحی است، و ژان پل سارتر (۱۹۰۵ - ۱۹۸۰ م.) نمونه اگزیستانسیالیست بی‌خدا.

### جملات قصاری از فیلسوفان

خدا دایره‌ای است به مرکز همه جا، و محیط هیچ جا. (امپدوکلس)

من خردمندترین مردمانم، زیرا يك چیز را می‌دانم و آن اینکه هیچ چیز نمی‌دانم. (سقراط)

آغاز هر کار، مهمترین قسمت آن است. (افلاطون)

تمام انسانها ذاتاً میل به دانستن دارند. (ارسطو)

هی زور بزن، هی زور بزن. من هر اشتباه ممکن را مرتکب شدم اما همچنان زور زدم. (دکارت)

هر چه هست در خداست، و بی خدا، هیچ چیز نمی‌تواند باشد یا به ذهن متبادر شود. (اسپینوزا)

تنها انگیزه‌های يك موجود عقلانی عبارت‌اند از خیر و شر، و پاداش و تنبیه. اینها مهارها و لگامهایی‌اند که تمام بشریت

را می‌توان با آنها به کار واداشت و هدایت کرد. (جان لاک)

حقیقت، از مجادله میان دوستان برمی‌جهد. (دیوید هیوم)

دو چیز، ذهنم را با هراس و شگفتی فزاینده و همواره نوشونده سرشار می‌کند: آسمان پُرستاره بر فراز سرم، و قانون اخلاقی درونم. (کانت)

هیچ چیز بزرگی در جهان، بدون رنج حاصل نشده است. (هگل)  
انسانهای نادان، سخنوران بزرگی‌اند، دانایان کم سخن می‌گویند. (ژان ژاک روسو)  
دعا، خدا را تغییر نمی‌دهد، دعاکننده را تغییر می‌دهد! (سورن کرکگارد)  
هر چه دانه‌های ساعت شنی عمرمان بیشتر فرو می‌ریزد، پشت ساعت را واضح‌تر می‌بینیم. (ژان پل سارتر)

### نیم‌نگاهی به فلاسفه ایرانی

با ترجمه کتب فلسفی و علمی از زبانهای یونانی و سریانی به عربی، که غالباً توسط دانشمندان و مترجمان آشوری پیرو کلیسای شرق انجام پذیرفت، در زمان خلافت عباسی در قرون نهم و دهم میلادی، تمدن اسلامی به اوج شکوفایی خود رسید.

در ایران پس از اسلام، اولین فیلسوفی که نامش برده شده، ابوالعباس سرخسی است که "از چهره‌های درخشان حکمت و از بهترین شاگردان الکندی" (نخستین فیلسوف عرب پیشرو در فلسفه اسلامی) نامیده شده است. اما ابونصر فارابی را معمولاً نخستین حکیم و فیلسوف جامع ایرانی می‌دانند. وی که بعدها معلم ثانی یا ارسطوی دوم لقب گرفت، مدتی در حران نزد معلمی مسیحی تلمذ می‌کرد. بعضی از فیلسوفان ایرانی، مسیحی بودند (مانند ابوسهل مسیحی)، و بعضی از اینان نیز بعدها اسلام آوردند (مانند علی بن ربان الطبری).

در عصر سامانیان (همان قرون ۹ و ۱۰ م.) امیران این سلسله، شاعران بزرگی از قبیل رودکی و شهید بلخی، و دانشمندانی همچون زکریای رازی و ابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا را به دربار خود خواندند و گرامی داشتند. ابن سینا، بحق بزرگترین فیلسوف ایران و شناخته‌شده‌ترین شخصیت علمی ایرانی در جهان نامیده شده است. او در همه علوم زمان خود - از فلسفه گرفته تا پزشکی و از نجوم و ریاضی گرفته تا الهیات و شعر - بیش از صد جلد کتاب به نگارش درآورده است. با مرگ ابن سینا، تقریباً عصر فلسفه اسلامی نیز در شرق به پایان رسید. البته باید ذکر کرد که هم از محمد غزالی کنیم که از فلسفه به عرفان روی آورد و تصوف معتدل و آرام را احیا کرد، و سهروردی که شیخ اشراق بود و بر خلاف فلسفه ارسطویی فارابی و ابن سینا، معتقد به تنویر باطن و کشف درونی بود.

### چند کتاب مفید

- ۱ - «سیر حکمت در اروپا»، محمد علی فروغی، کتابفروشی زوار، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۰.
- ۲ - «تاریخ فلسفه» (جلدهای اول و چهارم تا هشتم)، فردریک کاپلستون، گروه مترجمان، انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، چاپهای متعدد، تهران، ۱۳۶۲ به بعد.
- ۳ - «فلاسفه بزرگ» (دوره سه جلدی)، آ. کرسون، کاظم عمادی، انتشارات صفی‌علیشاه، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۳.

- ۴ - «تاریخ فلسفه»، ویل دورانت، عباس زریاب، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۶۹.
- ۵ - «لذات فلسفه»، ویل دورانت، عباس زریاب، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۹.
- ۶ - «روح فلسفه قرون وسطی»، ایتین ژلیسون، ع. داوودی، انتشارات علمی و فرهنگی و موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶.
- ۷ - «کلیات فلسفه»، ریچارد پاپکین و آروم استرول، دکتر سید جلال‌الدین مجتبیوی، انتشارات حکمت، چاپ بیست و یکم، تهران، ۱۳۸۴.
- ۸ - «بزرگان فلسفه»، ه. توماس، فریدون بدره‌ای، انتشارات کیهان و علمی و فرهنگی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۲.
- ۹ - «ماجراهای جاودان در فلسفه»، ه. توماس و د. توماس، احمد شهسا، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۴.
- ۱۰ - «فلسفه به زبان ساده»، جنی تیچمن و کترین اوانز، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰.
- ۱۱ - «فلسفه‌های بزرگ»، بیری دوکاسه، احمد آرام، انتشارات کتاب پرواز، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۲ - «آثار کلاسیک فلسفه»، نایجل واربرتون، مسعود علیا، انتشارات ققنوس، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۲.
- ۱۳ - «۱۰۱ مسأله فلسفی»، مارتین کوهن، امیر غلامی، نشر مرکز، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱.
- ۱۴ - «کتاب کوچک فلسفه»، گریگوری برگمن، کیوان قبادیان، نشر اختران، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۴.
- ۱۵ - «تاریخ فلاسفه ایرانی»، علی اصغر حلبی، انتشارات زوار، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱.

## تذکر همسنگران

در شماره گذشته، در مقاله "ترجمه‌های فارسی کتاب مقدس" به ترجمه "مژده برای عصر جدید (انجیل شریف)" اشاره کرده بودیم. جناب کشیش دکتر کنت توماس تذکر دادند که خوانندگان می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر به "دائرة المعارف ایرانیکا" مراجعه کنند.

جناب کشیش مهدی عبهری نیز طی ایمیل‌هایی تذکر دادند که ترجمه اولیه که توسط کشیش ادوین یگر و دکتر شمس اسحاق صورت گرفته بوده، مورد استفاده قرار نگرفت و کار ترجمه به ایشان محول شد و ایشان عهد جدید را کلمه به کلمه از متن یونانی به فارسی برگرداندند و ترجمه ایشان توسط کشیشان لوئیس جانسن و دکتر کنت توماس از نظر تفسیر بررسی گردید و نامبرده کار ویرایش نهایی را انجام دادند. لذا تذکر ایشان جهت اطلاع خوانندگان درج می‌شود. جناب کشیش صادق سپهری نیز در این زمینه، نامه‌ای به دفتر مجله فرستادند که ذیلاً عیناً درج می‌شود.

۴ سپتامبر ۲۰۰۵

جناب آقای آرمان رشدی، برادر محبوب در خداوند

با عرض سلام و تشکر از زحمات ارزنده جنابعالی در مورد مقالاتی که در مجله شبان می‌نگارید، می‌خواهم توجه شما را به نکته‌ای در مورد قسمتی از مقاله اخیر شما در شماره ۳۲ مجله شبان در باره ترجمه مژده برای عصر جدید جلب نمایم.

اطلاع دارید که در زمانی که این ترجمه انجام می‌شد، اینجانب در انجمن کتاب مقدس ایران بعنوان منشی و مسئول امور اداری خدمت می‌کردم. خوب به خاطر دارم که موضوع این ترجمه به مسئله پیچیده‌ای درآمده بود و مرحوم کشیش طاطهوس میکائیلیان، دبیر کل وقت انجمن کتاب مقدس، کوشش می‌کردند که این ترجمه پس از سالها زحمت و صرف بودجه، هر چه زودتر آماده گردد.

از آنجائیکه سبک‌های مختلفی در نگارش این ترجمه بکار رفته و متن آن یک دست نبود و مشکلات ترجمه آن نیز چشمگیر بود، سرانجام جناب کشیش میکائیلیان این خدمت را به جناب کشیش مهدی عبهری سپردند تا ایشان بعنوان مترجم و ادیتور این کار را با تمام برسانند. سپس آقای کشیش عبهری با توجه به متن اصلی یونانی و سایر منابع این خدمت را انجام دادند و کشیش لوئیس جانسن و کشیش دکتر کنت توماس نیز مقابله آن با متن اصلی یونانی را عهده دار بودند. سپس چند نفر از افراد کلیسایی و رهبران و کشیشان آن زمان آن ترجمه را از نظر سبک فارسی مورد ویرایش قرار دادند. نهایتاً این ترجمه در سال ۱۹۷۶ چاپ و منتشر گردید.

امید است در شماره‌های بعدی مجله شبان این موضوع مورد توجه و یادآوری قرار بگیرد.

با تقدیم احترام

صادق سپهری

رونوشت : جناب كشيش تٲ اسٲوارٲ، جناب دكٲر كنٲ ٲوماس، جناب كشيش مٲدي عبٲري

پتھان